

## اعلامیه هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) به مناسبت انتخابات مجلس شورای اسلامی

### «نه» قاطع به ولایت فقیه!

مردم ایران بار دیگر در یک اقدام چشم گیر، با حضور بی سابقه و نحوه مداخله پرمعناي خود، انتخابات مجلس را از طریق دادن رأی اعتراضی، مبدل به یک referendum علیه نظام حاکم و بویژه هسته مرکزی آن یعنی دستگاه ولایت فقیه کردند. هر چند سرکردگان رژیم و از جمله خود خامنه‌ای با عوام فریبی کامل، پیشانی شکر بر زمین سائیدند و مجمع تشخیص مملحت نظام، هم چون سایر ارگان‌ها، در تیریک به رهبری، این مشارکت عظیم را به اصطلاح اطاعت از فرمان و تقاضای وی قلمداد کردند. اما آیا رویداد سینه چاکان دستگاه ولایت فقیه و در صف انتظار قرار دادن رفسنجانی به معنای پیروزی برای نظام است؟! با قاطعیت می‌توان گفت که هیچ‌کدام از تلاش‌های مذبحخانه و مضحک فوق قادر به پوشاندن و یا کم‌رنگ کردن ماهیت شفاف «نه» اعتراضی مردم نخواهد شد. همگان شاهد بودند که چگونه جناح حاکم با وقوف به میزان انزوا و منفور بودن خویش، از ظاهر شدن تمام قد بر روی صحنه و از معرفی مستقیم کاندیدهای خود برای شهرستان‌ها منصرف شد؛ و جامعه روحانیت مبارز بر خلاف سنت معمول خویش از معرفی کاندیدها و حضور فعال در انتخابات کنار کشید و کل جناح تمامیت‌خواه با به میدان کشیدن رفسنجانی و عاریه گرفتن شعارهای جبهه مخالف، با آراستن خویش به شعارهای ملی-مذهبی و با اسامی و عناوین نوین و حتی توسل به نماد فروهرها، وارد صحنه شد؛ و چگونه پیش از شروع انتخابات با به راه انداختن غائله قم و سردادن شعار مرگ بر وزیر ارشاد و یورش به مطبوعات، و تهاجم به میتینگ‌های نیروهای مخالف، تلاش کرد که با پراکندن فضای رعب، اوضاع را تحت کنترل در آورد. در حقیقت در آستانه شروع انتخابات، فضای سیاسی بشدت دو قطبی شده و مردم به این باور رسیده بودند که در بستری چنین مساعد می‌تواند کشیده دیگری بر بناگوش نظام بنوازند و چنین نیز کردند. جناح تمامیت‌خواه همه امید خویش را به حضور رفسنجانی و شکاف در جبهه حریف بسته بود که البته در یک محاسبه معمولی و بدون در نظر گرفتن واکنش بیش از حد مردم، چندان پرت هم نبود. اما آن چه که موجب به هم خوردن تمامی محاسبات فـــــــــــــــــوق و حتی خنثی شدن پی‌آمدهای ناشی از

بقیه در صفحه ۲

## اکثریت مردم می‌گویند:

### ما شما را نمی‌خواهیم

#### حسن آبکناری

سرانجام اکثریت ۸۳ درصد از سی و هشت میلیون و هفتصد هزار نفر دارای حق رأی، برای بار دوم با استفاده از انتخابات ششمین دوره مجلس ملایان، به نظام جمهوری اسلامی ایران گفتند: نه! همه ترفندهای انتخاباتی، قوانین دست‌وپاگیر شورای نگهبان، محروم کردن و مهار رأی اعتراضی جوانان پانزده ساله، ارسال چهار میلیون نامه تبلیغی به خانه‌های مردم به نفع آبروی نظام-هاشمی رفسنجانی- و صرف هزینه‌ای برابر با ده میلیارد ریال برای تحمیل او به مردم و استفاده از همه‌ی اشکال تبلیغی و مردم‌فریبانه به باد فنا رفت و به ائتلاف دستگاه ولایت و رفسنجانی کمکی نکرد! مردم با هشیاری و درایت قابل ستایش با استفاده از روزنه تاریک و کوچک انتخابات غیردموکراتیک از زندگی‌شان دفاع کردند و به روشنی روز به هیئت حاکمه اسلامی به رساترین بیان اعلام داشتند که شما را نمی‌خواهیم.

و چنین شد که هیئت حاکمه ایران خود را در مقابل فرزندم ناخواسته‌ای یافت که طی آن اکثریت مردم با شرکت اعتراضی خود در انتخاباتی ارتجاعی و ضددموکراتیک، رأی منفی خود را علیه نظام در صندوق‌های رأی‌گیری ریختند.

این حقیقت را جوانی از تهران -روز شنبه ۳۰ بهمن ۷۸- در پاسخ پرسش‌گر رادیو بین‌المللی فرانسه -بخش فارسی- به روشنی روز بیان کرده است: «در این بیست ساله در انتخابات شرکت نکردم. و این بار هم شرکت نکردم تا به عده‌ای رأی بدهم، شرکت کردم تا عده‌ای رأی نیاورند!» کلامی از این رساتر و روشن‌تر را در بیان بیزاری مردم از نظام؛ از

بقیه در صفحه ۲

## اوضاع حساس است. هشیار باشیم!

#### پیران

شرکت گسترده و وسیع مردم در رأی‌گیری انتخابات مجلس ششم تأثیر مهمی در زندگی سیاسی کشور داشته و بعد از حرکت مردم در روز ۲۹ بهمن ضرورت دارد که با تأمل در مورد آن به واکنش‌هایی که ممکن است بروز کند با هشیاری برخورد کرد. نتیجه آرای مردم، چنان که از پیش از جانب همه گروه‌های رقیب هم پذیرفته شده بود، پیروزی اصلاح‌طلبان را قطعی کرده است. اگرچه این ضربه سختی به جناح حاکم و مقتدر ولایت فقیه است، اما آن‌ها برای ترمیم آن و به عبارت دیگر برای آن که با نوش جان کردن این

بقیه در صفحه ۲

## مقاومت! مقاومت!

#### جمشیدپدرام

تظاهرات روز شنبه نوزدهم فوریه ۲۰۰۰-۳۰ بهمن ۷۸، علیه دولت ائتلافی محافظه‌کاران و فاشیست‌ها در اطریش، که به اعتراف حتی راست‌ترین روزنامه‌های اطریش در تاریخ ثبت خواهد شد، بزرگترین و شکوهمندترین حرکت مردمی پس از جنگ جهانی دوم در این کشور بود. رئیس پلیس چند روز قبل از آن در مصاحبه تلویزیونی تا ۱۵۰ هزار شرکت کننده را پیش‌بینی کرده بود. این رقم نصف تعدادی بود که برگزارکنندگان پیش‌بینی کرده بودند. تظاهرات از ساعات اولیه بعداز ظهر از چهارنقطه مهم شهر شروع شد و تا پاسی از نیمه شب در سراسر شهر ادامه یافت. میدان «قهرمانان» که محل اصلی سخن‌رانی‌هاست و تا دویست هزار نفر گنجایش دارد در ساعت ۶ بعدازظهر پر شده بود و گروه‌هایی که نمی‌توانستند وارد میدان شوند به راهپیمایی خود در خیابان‌های اصلی شهر ادامه می‌دادند. در میدان «قهرمانان» مردم با مشعل‌هایی که به صورت «نه» روی زمین گذاشته بودند، از یک سوم مخالفت خود را با دولت جدید نشان می‌دادند

بقیه در صفحه ۴

## چرا اصلاح‌طلبان تمام حقیقت را نمی‌گویند؟

#### ارژنگ بامشاد

در صفحه ۳

## کارگران و زحمت‌کشان در صفحه ۴

دنباله از صفحه ۱ "نه" قاطع به ولایت فقیه ....

شکاف‌های عمیق درونی جبهه دوم خرداد گردید، مداخله معنادار و جهت دار مردم در این انتخابات بود، بطوری که نه فقط جناح تمامیت‌گرا را مورد آماج اصلی خویش قرار داد، بلکه در همان حال به گرایش‌ها و وحدت‌طلبانه و حمایت‌طلبانه برخاسته از درون جبهه اصلاح‌طلبان نسبت به جناح دیگر و رفسنجانی، چنان پاسخ کوبنده‌ای داد که در حقیقت باید مهمترین جلوه بیان "نه" اعتراضی مردم را در عدم رأی مردم به رفسنجانی - که رهبری و فقهای جناح حاکم شرکت او را در انتخابات واجب عینی توصیف کرده بودند - دانست. شکست رسواکننده فلاحیان یکی دیگر از نمادهای منور رژیم در اصفهان نیز، جلوه دیگری از صف‌آرایی مردم در برابر جناح تمامیت‌گرا بود. از همین روز رژیم در کلیت خویش و بویژه جناح تمامیت‌گرا در صدد کاهش عواقب این ضربه سنگین، از طریق دست و پا کردن آراء لازم و آپرومندان برای رفسنجانی است، تا بلکه بتواند اسم وی را جزو لیست ۳۰ نفره نمایندگان تهران برای مجلس شورای اسلامی قرار دهد. بهمین دلیل نباید و نمی‌توان از امکان تبانی هر دو جناح برای "انتخاب شدن" او غافل گردید، چرا که شکست کامل رفسنجانی - که مظهر فساد و شکاف طبقاتی ناشی از یک‌دهه سیاست تعدیل اقتصادی است - مشوق بیشتر مردم در تداوم تهاجم به این عرصه‌های نگران‌کننده خواهد بود.

تردید نیست که بیرون آوردن مجلس از کنترل جناح تمامیت‌خواه پیروزی مهمی برای مردم بود و مسلماً در گسترش شکاف‌های درون حکومت نقش چشمگیری خواهد داشت، اما بر خلاف ادعای اصلاح‌طلبان که فتح سنگر مجلس را معادل مردم‌سالاری و شروع اصلاحات مهم در نظام جمهوری اسلامی عنوان می‌کنند، باید گفت که نه فقط مجلس در نظام جمهوری اسلامی در مقابل دستگاه ولایت قدرت قانونی ندارد، بلکه جناح اصلاح‌طلب حتی اگر هم بخواهد (که نمی‌خواهد) نخواهد توانست کار مهمی از پیش ببرد. بی تردید نمایندگان آن، که از صافی شورای نگهبان عبور داده شده‌اند، در تمامی عرصه‌هایی که به منافع و موجودیت نظام گره بخورد، از کنار آمدن با جناح دیگر اباثی نخواهند داشت. بنابراین مردم باید این پیروزی را به مثابه سکوتی برای تهاجم بیشتر به ولایت فقیه قرار داده و یک لحظه به اصلاح‌طلبان مجال ندهند که به میل خود حرکت کنند، بلکه باید مدام مجلس را زیر فشار هرچه بیشتر قرار بدهند و آن را به وسیله‌ای برای گسترش شکاف درونی رژیم تبدیل کنند. آن‌ها باید پیش از پیش بر روی تشکلهای مستقل خود متکی شده و از طریق حرکات مستقل و تشکلهای مستقل‌شان، مجلس و همه جناح‌های رژیم را زیر ضرب قرار دهند و راه را برای براندازی رژیم و پایه‌ریزی آزادی و دموکراسی و حق شهروندی برابر و حکومتی غیر مذهبی هموار سازند.

اول اسفند ۷۸-۲۰ فوریه ۲۰۰۰

دنباله از صفحه ۱ اکثریت مردم می‌گویند:.....

همه‌ی نظام، و خصلت اعتراضی شرکت اکثریت مردم نمی‌توان یافت. آن‌چه که بسیار حائز اهمیت و قابل توجه است و بیان ابعاد جدی این بی‌بزاری است، نفی عنصر کلیدی این نظام است. اگر در دوم خرداد ۷۶ دولت مردم درجه دومی چون ناطق نوری سمبل نظام قرار گرفت و مردم با نفی او، نظام را نفی کرده‌اند، این بار یک راست "استوانه نظام" یعنی هاشمی رفسنجانی هدف اصلی و مستقیم قرار گرفته است. مردی که مردم او را امروزه به خاک سیاه نشانده‌اند، یار و مشاور امام مرده بوده؛ شاخص‌ترین چهره زنده کاست حکومتی است و به مثابه سکان‌دار تعادل نظام، نقش محلل میان بالائی را بازی می‌کند؛ جزء انگشت‌شمار سرمایه‌دار یک کشور شصت میلیونی است؛ میدان‌دار اصلی کارزارهای سیاسی در میان بالائی‌هاست؛ "عالیجناب سرخ‌پوش"، گاه مردی است در سایه و رهبر مردان "خاکستری" و زمانی مثل امروز آمده است هم‌چون ناخدائی کشتی شکسته نظام اسلامی را در دریای پرتلاطم خشم و کینه‌ی مردم به ساحل برساند! او قرار بود بیاید و خشم رو به اوج مردم را قانوناً خفه کند و با بخشیدن پوست گردونی به طرفین دعوا در حکومت، بر تارک حکومت الله بنشیند و تبدیل بشود به سلطان علی‌اکبر سرمایه‌دار رفسنجانی! یا اکبرشاه!

او برای بالا آمدن و سوار موج شدن، کرباسچی را از زندان آزاد کرد و به عنوان پادوی خود وارد کارزار فعالیت‌های انتخاباتی نمود و به یک پول سیاه تبدیلش کرد. در ائتلاف موسوم به دوم خرداد شکاف انداخت، دختر دوچرخه‌سوار "پیشرو" خود را به ابزار تبلیغاتی خود تبدیل کرد و دستش را رو نمود. با این همه به مهره‌ای دست چندم در انتخابات تبدیل شده و تا لحظه تنظیم این یادداشت به روایت‌هایی جزء سی‌وسومین نفر یا بیست‌وهفتمین نفر از انتخاب شدگان قرار دارد. هر چند طبق اخبار بعضی از رسانه‌های چاپ ایران در برخی از مراکز شمارش آراء، به نفع او تقلب کردند و آراء دخترش را به حساب او ریختند. کاری که از پیش نرفت، هیچ، صدای اعتراض مخالفان و رقبا را بالا برد و بر بی‌آبرویی او بیش از پیش افزود.

رأی اعتراض عمومی نه تنها خود را در بی‌اعتبار کردن آشکار هاشمی رفسنجانی بیان نمود و از طریق او آشکارتر کل نظام را بی‌اعتبار ساخت، و ائتلاف دستگاه ولایت با او را تحقیر کرد، بلکه عملاً او را محاکمه کرد و به عنوان یکی از سازماندهندگان خانه خرابی مردم، یکی از آمرین کشتارها و قتل‌های زنجیره‌ای دو دهه و ترور دولتی و معمار اختناق و سرکوب محکوم کرد.

آن‌چه که روشن است و قابل جبران نیست، سیلی محکمی است که علی‌اکبر هاشمی و شریک جنایتکارش سیدعلی خامنه‌ای از مردم لگدمال شده و به جان آمده خورده‌اند، مردمی که فریاد می‌زنند ما شما را و نظام سیاهتان را نمی‌خواهیم. بروید گورتان را گم کنید.

دنباله از صفحه ۱ اوضاع حساس است.....

ضربه، راه پیش‌روی جنبش مردم از پائین بازتر نشود، رفسنجانی را پیش کشیدند تا با کنترل مجلس تلاش کند با بازسازی روابط و تجدید آرایش گروه‌های حکومتی، انسجام لازم را پدید آورده و جنبش مردم در پائین را مهار کند. حال که این نقشه حکومت‌گران با رأی مردم نقش برآب شده، و رفسنجانی با رأی آن‌ها به عنصر سوخته‌ای تبدیل شده و چنان ضعیف گشته که بعید است بتواند رسالت خود را در مجلس به پیش ببرد، احتمال بروز واکنش‌ها به اشکال مختلف از جانب جناح مقتدر ولایت فقیه، منتهی نیست.

سخنان محمد یزدی در نماز جمعه، روز رأی‌گیری ۲۹ بهمن ۷۸، آن چنان تند و تهدیدآمیز بود که اگرچه از دهان این "عمامه به سر قداره بند" که همیشه تند سخن می‌گوید بیرون می‌آمد، اما می‌تواند نشانه‌ای از توطئه‌ها و نقشه‌های سرکوب‌گرانه آن‌ها باشد. وقتی او در تهدید مهاجرانی، وزیر ارشاد، می‌گوید که: «همیشه از این تربیون نصیحت نخواهند کرد و دنیا بالا و پائین دارد ...» بوی باروت به مشام می‌رسد و انعکاس صدای گلوله را می‌شود شنید. وقتی شورای نگهبان با اصرار و به شکلی ابلهانه وزارت کشور را وامی‌دارد که شمارش آراء تهران را دستی کند که دو هفته طول می‌کشد، آیا بدنبال خریدن وقت برای بررسی آراء و داشتن فرصت برای تصمیم‌گیری و احیاناً توطئه، نیست؟

بهرحال و در هر صورت و خصوصاً در زمانی که ضربه خوردن قدرتمندان حکومت فقیه، شور و شعف می‌آورد، بنظر می‌رسد می‌باید بیش از هر زمان، با هشیاری مراقب اوضاع بود. بار اصلی این مراقبت و هشیاری و آماده بودن برای مقابله با انواع توطئه‌های قدرتمندان سرکوب‌گر حکومت، بر دوش جوانان و دانشجویان و زنان و همه مزدو حقوق‌بگیرانی است که در روز ۲۹ بهمن سراسر مملکت را گرم کرده بودند. انتظار هشیار بودن و مقابله کردن از این مردم آگاه، انتظاری منطقی و دست‌یافتنی است. اما مهم‌تر از آن، روی سخن با افراد نیروهای مسلح در تمام بخش‌های آن چه ارتش و چه سپاه است که مبادا در این شرائط حساس غفلت کنند و برخلاف منافع مردم و جنبش حق‌طلبانه آن‌ها، ابزار و وسیله بی‌اراده‌ی جناح حاکم ولایت فقیه شوند. افراد و نیروهای مسلح، و مثلاً افراد و بدنه سپاه در تهران، در انتخابات دوم خرداد ۷۶ نشان دادند که تحت تأثیر تبلیغ و فرمان‌های غیرمستقیم جناح حاکم برای رأی‌دادن به ناطق نوری قرار نگرفتند. آن‌ها که بخشی از مردم و خصوصاً نسل جوان هستند، نشان دادند حداقل در خلوت خویش با سرکوب‌گران همراه نمی‌شوند بلکه با همه مردم همدل هستند و می‌شود بر روی سمت‌گیری آن‌ها در لحظه‌های بحرانی به نفع مردم حساب کرد. دوره‌ی بعد از انتخابات مجلس ششم هم از همین دوره‌ای حساس است که افراد نیروهای مسلح ممکن است در برابر سؤالی سرنوشت‌ساز قرار گیرند، که آیا در کنار مردم جای می‌گیرند یا در برابر آن‌ها و با جنبشی مقابله می‌کنند که در هر حال علیرغم دیر و زود بودن آن رو به پیروزی دارد. همه آنان که در پی پیروزی مردم هستند حالت اول را انتظار دارند و افراد نیروهای مسلح را به آن فرا می‌خوانند.

از صفه اجرا اصلاح طبان تمام حقیقت رانمی گویند؟  
در جریان مبارزات انتخاباتی برای ششمین دوره ی مجلس شورای اسلامی، بیش از پیش پرده از ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای کنار زده شد. افشاگری‌های اکبرگنجی و عمادالدین باقی از گردانندگان روزنامه «فتح» نشان داد که شبکه‌ی سازمان یافته قاتلان و آمران قتل‌های زنجیره‌ای نه تنها دست نخورده باقی مانده اند، بلکه آن‌ها براحتی نشست‌های خود را برگزار می‌کنند و نقشه‌های قتل‌های جدیدی را می‌ریزند. اکبرگنجی در مصاحبه‌ای با روزنامه «صبح امروز» (۲۸ اسفند ۷۸) افشاء کرد که برنامه قتل او را نیز ریخته‌اند و حتی نحوه کشته شدنش را نیز مشخص کرده‌اند. او در این مصاحبه هم چنین گفت: «پروژه‌ی قتل عام درمانی در پائیز ۷۷ به دیوانگی تمام عیار کشید و می‌خواست با انفجار مراسم ختم شش تن از مقتولین کلیهٔ دگران‌دیشان را یک‌جا نابود کند». گنجی در مقالات افشاگرش همچنین به صراحت از مافیای خانواده رفسنجانی سخن گفت و پای هاشمی رفسنجانی را نیز به جریان قتل‌ها کشانید و هم‌زمان از نقش کلیدی علی‌فلاحیان در هدایت قتل‌های زنجیره‌ای سخن به میان آورد.

از سوی دیگر عمادالدین باقی نیز که پرونده‌ی قتل‌ها را دنبال می‌کند در جلسه پرسش و پاسخی در روز سه‌شنبه ۲۶ بهمن ۷۸ در اصفهان، ابعاد جدیدی از پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای را آشکار کرد. در این جلسه پرسش و پاسخ او از نحوه قتل سیامک سنجری و فاطمه قائم‌مقامی که هر دو به همکاری با وزارت اطلاعات کشیده شده بودند، سخن گفت؛ ماجرای قتل پیروز دوانی را مطرح کرد که فتوا دهنده‌ی قتل او عضو هیئت منصفه‌ی دادگاه ویژه روحانیت است؛ و پرده از قتل سیداحمد خمینی برداشت و گفت: «(اخیراً آقای نیازی خدمت حسن آقا خمینی رفته‌اند و به ایشان گفته‌اند پدر شما، یعنی مرحوم حاج احمد آقا خمینی به وسیله محفل اطلاعاتی به قتل رسیده است و متهمان به این نکته اعتراف کرده‌اند)». در همین جلسه پرسش و پاسخ مطرح می‌شود که «علی‌فلاحیان به همراه حداقل سه شخص دیگر با تشکیل کمیته‌ای موسوم به کمیته ترور، زمینه‌ساز ترور ایرانیان مخالف در خارج از کشور بوده که در جریان دادگاه میگونوس مورد استناد قرار گرفته است».

با چنین افشاگری‌هایی دیگر تردیدی باقی نمی‌ماند که شبکه‌ی ترور و قتل‌های زنجیره‌ای از سوی عالی‌ترین مقامات جمهوری اسلامی هدایت می‌شده است. دادگاه میگونوس ترکیب «کمیته ویژه» مسئول مشخص کردن ترور مخالفین رژیم در خارج از کشور را بدقت روشن کرده بود. در این کمیته علی‌خامنه‌ای رهبر رژیم، هاشمی‌رفسنجانی رئیس جمهور وقت، علی‌فلاحیان وزیر اطلاعات وقت، علی‌اکبرولایتی وزیر امور خارجه وقت و فرمانده سپاه پاسداران عضویت داشته‌اند. طرح اصل وجود این کمیته در داخل کشور و به میان کشیده شدن نقش فلاحیان و هاشمی‌رفسنجانی در جریان قتل‌های زنجیره‌ای مسئله قتل‌های زنجیره‌ای را از چهارچوب «محفل قاتلان» خارج کرده است و خصلت سازمان یافته و هدایت شده‌ی آن از سوی مقامات

ارشد جمهوری اسلامی را روشن تر کرده است. و بن بست پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای را نشان داده است. تلاش‌های تائکونوی کمیسیون ویژه تحقیق رئیس جمهور رژیم و یا کمیته سه نفره‌ی جدید متشکل از نمایندگان رئیس جمهور، رئیس قوه قضائیه و دادستانی نیروهای مسلح که حتی وجود آن‌ها رسماً اعلام نکردند، بر این استوار بوده است که چگونه پای رهبران طراز اول رژیم و یا فتوادهنده‌گان را از جریان پرونده دور کنند.

برای مقابله با چنین وضعیتی اکبرگنجی خواهان تشکیل «کمیته ملی حقیقت‌یاب» شده است. او در مصاحبه با «صبح امروز» (۲۸ اسفند ۷۸) پیرامون این پیشنهاد می‌گوید: «این کمیته به عنوان یک نهاد مدنی مستقل از حکومت می‌تواند به قلب تاریک خانه اشباح نفوذ کرده و عالیجنابان خاکستری و شاه کلید را به مردم معرفی کند. این نهاد مدنی باید با تشکیل یک دبیرخانه از کلیه شهروندانی که مدعی هستند یکی از افراد خانواده یا آشنایان آن‌ها به قتل رسیده‌اند تقاضا کند کلیه اطلاعات و مدارک خود را در اختیار آن‌ها بگذارد». و در مورد ترکیب کمیته می‌گوید: «اعضای کمیته در درجه اول مرکب از نمایندگان خانواده مقتولان خواهد بود. نقرات بعدی نمایندگان مطبوعات به عنوان اصلی‌ترین دنبال‌کنندگان پرونده، نمایندگان کانون وکلا، نمایندگان روشنفکران و دانشگاهیان، چند چهره ملی مستقل از حکومت و ...». او در راستای این پیشنهاد از مجلس آینده انتظار دارد که با تصویب قانونی راه برای تشکیل این کمیته هموار سازد.

طبعاً چنین پیشنهادی در صورتی که به مرحله عمل درآید می‌تواند اقدامی باشد در جهت پرده برداشتن از جنایاتی که صورت گرفته است. اما سؤال این است در شرایطی که هدایت‌کنندگان دستگاه ترور و کشتار در مقامات کلیدی قدرت نشسته‌اند، در حالی که ولی‌فقیه رژیم خود از متهمان درجه اول است، در حالی که فتوادهنندگان قتل‌ها از نفوذ قابل توجهی در هرم قدرت برخوردارند، آیا می‌توان با اقدامات قانونی به نتایج مطلوبی رسید؟ و آیا اساساً آن‌ها اجازه خواهند داد کار به تشکیل کمیته حقیقت‌یاب قانونی بکشد؟ و آیا اساساً نقطه‌ی ابهامی در جریان قتل‌ها و آمران و عاملان آن‌ها برای تحقیق‌کنندگان تائکونوی وجود دارد که نیاز به روشن تر شدن داشته باشد؟ آیا آن‌هایی که از جریان تشکیل جلسه آمران قتل‌ها خبر دارند از ترکیب آن جلسات و تصمیم‌گیرنده‌گان اصلی آگاه نیستند؟ گنجی خود در مصاحبه با «صبح امروز» می‌گوید: «از یک ماه پیش برخی از منابع موثق به من خبر دادند که در یک جلسه مهم با حضور برخی از محفل‌نشینان تصمیم گرفته شده تا مرا با ضربه‌های چاقو از پای درآورند. یک سناریوی پیشنهادی این بود که در یک مجلس سخن رانی پس از ایجاد اغتشاش در جلسه و به هنگام آشوب با ضربه گارد به «معضل گنجی» فیصله داده شود». و سپس ادامه می‌دهد: «طی ده روز گذشته برخی از دوستان اطلاع دادند که مسئله تهدید بسیار جدی است و سناریوهای دیگری برای تحقق آن پروژه در نظر گرفته شده است». بنابراین مسئله، ناروشن بودن آمران و عاملان نیست، مسئله این است که تمامی تلاش‌ها بر این

## تک‌برگی راه کارگر

استوار است که در این ماجرا پای محاکمه رهبران جنایت‌کار رژیم اسلامی به میان کشیده نشود و مردم از تمامی حقیقت مطلع نگردند. چرا اصلاح‌طلبان رژیم که اطلاعات بسیاری از پرونده قتل‌ها دارند، این اطلاعات را رو نمی‌کنند؟ عمادالدین باقی در اصفهان به این سؤال جواب می‌دهد و می‌گوید: «من خودم معتقد نیستم که دست‌اندرکاران پرونده قتل‌ها می‌توانند یا باید تمام یافته‌های خود را در یک‌جا عرضه کنند. در هر حال بخشی از این اطلاعات مستلزم استتار است و اطلاعاتی است که شاید تا سال‌ها به صلاح امنیت ملی کشور نباشد که گفته شود» و سپس ادامه می‌دهد: «چون اگر آن‌چه امروز می‌دانید و در طول یک‌سال برای افکار عمومی روشن شده در همان آذر یا بهمن ۷۷ یک‌جا گفته می‌شد، انفجاری ایجاد می‌کرد که اعتماد ملی را متلاشی می‌کرد و یک گسیختگی اجتماعی به وجود می‌آورد که به لحاظ سیاسی و امنیتی اصلاً به صلاح جامعه نبود». (روزنامه فتح اول اسفند ۷۸).

آیا روشن تر از این می‌توان مشکل اصلاح‌طلبان حکومتی در جریان پرونده‌ی قتل‌ها را بیان کرد. "صلاح امنیت ملی کشور" در این‌جا چیزی نیست جز صلاح حکومت روحانیون و ولایت‌فقیه. وگرنه به صلاح امنیت ملی است که جنایت‌کاران در هر لباس و در مقامی به پای میز محاکمه در یک دادگاه ملی یا بین‌المللی کشیده شوند. بی‌جهت نیست که اصلاح‌طلبان هیچ‌گاه حتی کلمه‌ای از قتل عام هزاران زندانی سیاسی در شهریور ۶۷ بر زبان نمی‌آورند. قتل عامی که فتوادهنده‌ی آن شخص خمینی بود؛ سه قاضی شرع که احکام اعدام را صادر کرده‌اند شناخته شده‌اند و هم‌اکنون مقامات قضائی دارند و مجریان نیز کاملاً در دسترس هستند. آیا آن جنایت فبیح که حتی اعتراض حسین علی‌منتظری را برانگیخت و با نامه معروفش به افشای ماجرا پرداخت و عطا قائم‌مقامی رهبری را به

لقایش بخشید، یک «قتل عام درمانی» بی‌شرمانه نبود؟ مشکل پرونده قتل‌های زنجیره‌ای نه ناروشن بودن آمران و عاملان و شبکه‌های سازمان یافته کشتار و جنایت، بلکه اراده متحد تمامی جناح‌های حکومتی برای سرپوش گذاشتن بر حقایق و نامحرم دانستن مردم است. آن‌ها برای حفظ جمهوری اسلامی به توافق رسیده‌اند و آن‌چه از پرده برون می‌افتد، جلوه‌هایی از جنگ قدرت است. اما مردم تمام حقیقت را می‌خواهند و برای آگاهی بر تمامی حقیقت باید شکل‌های مستقل خانواده‌های قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای، خانواده‌های قربانیان قتل عام شهریور ۶۷، خانواده‌های قربانیان دهه اول حاکمیت جمهوری اسلامی،

مشکل بگیرند؛ باید که فشار سازمان یافته جوانان و دانشجویان بر جمهوری اسلامی تشدید شود؛ باید تلاش برای تشکیل یک دادگاه بین‌المللی برای محاکمه سران جنایت‌کار جمهوری اسلامی را دوجندان کرد و با اتکا به افشاگری‌های ناشی از جنگ قدرت در درون حکومت، بر ابعاد این تلاش افزود و باید هر حدی از اطلاعات که موجود است را به گسترده‌ترین وجهی علنی کرد و از این طریق راه را بر جنایات جدید بست. مسئله «قتل عام درمانی» مسئله دهه دوم انقلاب اسلامی نیست، سیاست حاکم بر کل دوره حاکمیت این رژیم جنایت‌کار است و این ماجرا را باید به چاشنی انفجار این سیستم ترور و کشتار تبدیل کرد.

دنباله از صفحه ۱ **مقاومت! مقاومت!****کارگران و زحمت کشان**

و از دیگر سو با سوت زدن های پی در پی سخن رانان را تائید می کردند. به غیر از راه آهن زیرزمینی شهر، مرکز اصل شهر و همه خیابان هایی که به آن ختم می شد بطور کامل تعطیل و در اختیار راه پیمایان قرار داشت و پلیس برای سرعت بخشیدن به ورود مسافرینی که از شهرستان ها و دیگر کشورها آمده بودند بیشتر در راه آهن های زیرزمینی متمرکز شده بود.

این حرکت بزرگ ضد فاشیستی ویژه گی هایی داشت که قابل تأمل است:

اول- این تظاهرات به احزاب اپوزیسیون، گروه های غیرحزبی بشردوست و مترقی محدود نمی شد، بلکه همه اقشار و گروه های جامعه که کم و بیش با سیاست سروکار نداشتند را نیز در برگرفته بود و هر گروهی به شیوه خاص خود قانونیت دولت انتلافی محافظه کاران و فاشیست ها را زیر سؤال برده بود. نه تنها رؤسای دو حزب اپوزیسیون سوسیال دمکرات اطریش و حزب سبزها، بلکه همه گروه های اجتماعی، مذهبی و هنری، اتحادیه های کارگری، آلترناتیوهای مترقی، فمینیست ها، هم جنس گرایان، گروه های یهودی در لباس زندانیان اردوگاه های نازی و ... در آن شرکت فعالی داشتند.

دوم- جنبه سراسری و همبستگی بین المللی این حرکت بسیار برجسته بود. گردهم آیی ده هزار فرانسوی در برابر سفارت اطریش در پاریس و تظاهرات در ۸۰ شهر دیگر فرانسه با شعارهای «مقاومت! مقاومت!»، «موتسارت آری! هیدر نه!؛ تظاهرات ۸۰۰ نفره در هامبورگ آلمان؛ تظاهرات ۵ هزار نفری در آتن با شعارهای «هیدر را منزوی کنید! بدون او حکومت کنید!»، «فاشیسم هرگز! نازی ها را نابود کنید!»، «سفر را فرابخوانید! که توسط اتحادیه های کارگری و پروفسورهای دانشگاه ترتیب یافته بود؛ تظاهرات در پراگ و نیویورک و سفر گروه هایی از ایتالیا، انگلستان، آلمان و هلند به اطریش با پرچم های سرخ و شعارهای ضدفاشیستی، همگی بیان گر این همبستگی بین المللی در دفاع از دمکراسی و مبارزه با فاشیسم و دولت راست افراطی اطریش بود.

سوم- حرکت مداوم اعتراضی هنرمندان، روشنفکران و نویسندگان در این روزها جلوه خاصی به این اعتراضات بخشیده بود. علاوه بر هنرمندان برجسته اطریشی هم چون استبان کورتسی، دولوری شمیدینگر، ماریا براندوئر، میشل مپکولی از

فرانسه و چندین دانشمند، نویسنده و هنرمند خارجی دیگر حضور داشتند و هنرمندان و نویسندگانی دیگری چون گوتترگراس با پیام های خود همبستگی شان را اعلام کرده بودند. در همین مدت در تئاتر معروف شهر «بورگرتئاتر» همه روزه هنرمندان و نویسندگان با برنامه های گوناگون اعتراض خود علیه حکومت جدید را نشان داد، به افشاگری علیه هیدر و نازیسم نو پرداختند. واکنش نویسندگان و هنرمندان بسیار متفاوت بود. مثلاً روبرت مناسه، نویسنده، هر روز در جلسات اعتراضی شرکت می کرد و مقاله در رد نتوفاشیسم و در افشای دولت انتلافی اطریش می خواند. پاره ای حتی شدیدتر واکنش نشان دادند. مثلاً روبرت فلک، نویسنده معاصر شهروندی خود را پس داد و از هم کاران خود در سطح بین المللی خواست: «همه هنرمندان و نویسندگانی که نمی خواهند با این حکومت سروکار داشته باشند را با تمام وجود یاری رسانند» و نوشت: «کسانی که وضعیت کرواسی زمان توچمن را می شناسند می توانند تصور کنند در اطریش چه در پیش است».

چهارم- وسعت این حرکت و در برگیرندگی همه اقشار، گروه ها و احزاب داخلی و خارجی مترقی به قطبی شدن جامعه و برخورد رادیکال تر و ریشه ای تر به بقایای فاشیسم، نازیسم و خارجی ستیزی کمک می کند. و این تأثیر خود را بر همه کسانی که ناآگاهانه به تبلیغات یورک هیدر و حزب «آزادی» او جذب شده بودند، بر جای خواهد گذاشت. تأثیر این قطبی شدن را هم اکنون در روشنفکران و نویسندگان مشاهده می کنیم.

جوانان می روند تا با شعار «شما در رأس ایستاده اید، اما سرانجام قدرت از آن ماست!»، مسائل خود را به پیش صحنه ی سیاست بیاورند و تظاهرکنندگان می روند تا با شعار «دیروز کوتتن، امروز اطریش، فردا همه دنیا!» به همه جهانیان یادآوری کنند که در برابر جهانی که می خواهد هویت شان را زیر چکمه نظم جدید له کند، مقاومت خواهند کرد. بی جهت نبود که شعار «مقاومت! مقاومت!» در سراسر این تظاهرات و در هر گوشه و کنار در اهتزاز بود.

برگزارکنندگان تاکید کردند که هر پنج شبیه به تظاهرات خود در اعتراض به دولت انتلافی محافظه کاران و فاشیست ها ادامه خواهند داد.

**مشکل کارگران خزر خز تنکابن هم چنان پابرجاست**

کارگران کارخانه خزر خز نشتارود تنکابن که چند روز پیش در مقابل فرمانداری تنکابن تجمع کرده بودند، در پی صدور حکم هیئت حل اختلاف وزارت کار و امور اجتماعی، به سر کار بازگشتند. اما با وجود این که آن ها کارشان را آغاز کرده اند، اما بانک صنعت و معدن هنوز برای جذب آن ها هیچ اقدامی نکرده است. این امر مورد اعتراض کارگران قرار گرفته است.

**تجمع اعتراضی کارگران لوله سازی اهواز**

در اواخر دی ماه گذشته، صدها نفر از کارگران کارخانه لوله سازی اهواز، در اعتراض به نپرداختن حقوق چندین ماهه ی خود، در مقابل ساختمان استان داری خوزستان تجمع کردند و خواستار دیدار با استان دار و حل فوری مشکلات خود شدند. به گفته ی یکی از کارگران این کارخانه، مشکل اصلی این شرکت که بیشترین سهام آن متعلق به بانک صنعت و معدن و شرکت سات کاپ (وابسته به وزارت نیرو) است، از حدود دو سال پیش شروع شد و کارگران را دچار مشکلات زیادی به ویژه در پرداخت به موقع دست مزد کرد. وی گفت: «هر ۴ تا ۵ ماه حقوق ما را می بردازند و پس از مدتی به صورت علی الحساب مقدار کمی از آن پرداخت می شود. مثلاً هفته پیش با پی گیری های زیاد ما، حدود ۴۰ هزار تومان یعنی بخشی از حقوق شهریور ماه را پرداخت کردند. و حقوق ۴ ماهه گذشته یعنی از شهریور تاکنون را هنوز دریافت نکرده ایم. به گفته ی یکی دیگر از کارگران، یک گروه هشت نفره به نمایندگی از کارگران به تهران رفته و چندین بار با نمایندگان مجلس، دفتر رئیس جمهوری، بانک صنعت و معدن و شرکت سات کاپ دیدار کرده اند، اما تاکنون هیچ اقدامی از سوی مسئولان برای رسیدگی به مشکلات کارگران صورت نرفته است».

**اعتصاب غذای کارگران فولادسازی اهواز**

اواخر دی ماه گذشته، کارگران شرکت های فولادسازی اهواز در اعتراض به وضع موجود، دست به اعتصاب غذا زده و از خوردن غذا در محیط کار خودداری کردند. یکی از کارگران فولاد نصر سابق که نخواست نام اش اعلام شود، به خبرنگار روزنامه کاروکارگر گفت: «علی رغم این که تهدید به اخراج شده ایم، هم چنان به اعتراض خود ادامه خواهیم داد». وی افزود: «از زمانی که شرکت لوله سازی در فولاد اهواز ادغام شده آب خوش از گلولی ما پایین نرفته است». گفتنی است که اخیراً شرکت صنایع فلزی و دیگر شرکت های وابسته به وزارت معادن و فلزات در مجتمع فولاد اهواز ادغام شده اند و از آن هنگام کارگران در زمینه ی دریافت به موقع دست مزد، دچار مشکلات جدی شده اند.

**ضرب و شتم کارگر کنسورسازی قزوین**

مسئول سابق شورای اسلامی کار شرکت کنسورسازی قزوین واقع در شهر صنعتی البرز، اواخر دی ماه گذشته، به هنگام مراجعه به دفتر مدیر امور اداری شرکت برای اخذ برگ عبور، مورد فحش و ناسزا و سپس ضرب و شتم قرار می گیرد و بلافاصله راهی مرکز درمانی می شود. وی که فهیمه بدری نام دارد، به خبرنگار روزنامه کاروکارگر گفت: «جرم من این است که در زمانی که رئیس شورا بودم، از قانون کار و کارگر حمایت می کردم و کوتاه نیامدم. به همین دلیل مسئولان حراست، بسیج و مدیر کارخانه با من درگیر می شدند و عنوان می کردند که چرا این قدر از کارگران حمایت می کنی، آن قدر مرا تحت فشار گذاشتند تا سرانجام رد صلاحیت شدم، تا بتوانم بار دیگر در شورای اسلامی کار عضو شوم. و این بار با حربه ی ضرب و شتم، قصد دارند که مرا از میدان به در کنند».